

نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیکها [۱]

مقدمه

در ۴ آوریل ۱۹۱۷، فرصتی دست داد تا ابتدا، در گردهم آیی بلشویکها در پتروگراد، گزارشی دربارهٔ موضوع فوق بدهم. این بلشویکها، نمایندگان کنفرانس شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه بودند که باید به خانه‌هایشان می‌رفتند و در نتیجه من نمی‌توانستم این گزارش را به تأخیر بیندازم. بعد از این گردهم آیی، رئیس جلسه، رفیق گ. زینوویف، از طرف تمامی مجمع از من خواست که گزارشم را بلافاصله در گردهم آیی مشترک نمایندگان بلشویکها و منشویکها [۲] تکرار کنم که در نظر داشتند دربارهٔ مسئلهٔ متحد ساختن حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بحث کنند.

اگر چه برای من مشکل بود که بلافاصله گزارشم را تکرار کنم، ولی حس کردم که خودداری از انجام این خواست درست نیست، زیرا که این را **رفقای همفکر من** و همچنین منشویکها، که به علت عزیمت قریب الوقوعشان واقعاً نمی‌توانستند به من اجازهٔ تأخیر بدهند، از من خواسته بودند.

برای نوشتن این گزارش، تزهایی را که در شمارهٔ ۲۶ پرآودا [۳] در ۷ آوریل ۱۹۱۷* چاپ شده بود خواندم.

هم تزه‌ها و هم گزارش من باعث اختلاف نظرهایی در بین خود بلشویکها و سردبیران پرآودا شد. بعد از مشورتهایی چند، ما متفقاً به این نتیجه رسیدیم که عاقلانه است که دربارهٔ اختلافات خود آشکارا بحث کنیم، و از اینرو مواد لازم را برای کنفرانس سراسر روسیهٔ حزب خود (حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که تحت نظر کمیتهٔ مرکزی متحد شده) فراهم کنیم، که قرار است در ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ در پتروگراد جلسه داشته باشد.

من در حالی که با این تصمیم دربارهٔ بحث موافقم، **نامه‌های** زیر را منتشر می‌کنم. در این نامه‌ها، من ادعا ندارم که بررسی کاملی از این مسئله کرده باشم، ولی صرفاً امیدوارم که استدلالهای اصلی را که مخصوصاً برای وظایف **عملی** جنبش طبقهٔ کارگر ضروری هستند، مطرح کرده باشم.

* من دوباره این تزه‌ها را همراه با تفسیر کوتاهی از همین شمارهٔ پرآودا، به عنوان ضمیمهٔ این نامه، چاپ می‌کنم (رجوع شود به لنین، جلد ۲۴ مجموعه آثار، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر»، ص ۲۱-۲۴ - ویراستار).

نامه اول

ارزیابی وضع فعلی

مارکسیسم از ما می خواهد که تجزیه و تحلیلی کاملاً دقیق و بطور عینی قابل تأیید از روابط طبقات و از ویژگیهای حقیقی مختص هر وضعیت تاریخی به عمل آوریم. ما بلشویکها همیشه کوشش کرده‌ایم این خواست را، که برای تعیین یک بنیاد علمی برای سیاست ما مطلقاً ضروری است، برآورده سازیم.

«نظریه ما یک دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است» [۴]، مارکس و انگلس همیشه این را می گفتند، و به درستی از بر کردن و تکرار صرف «فرمولها» را مسخره می کردند، فرمولهایی که در بهترین وضع فقط می توانند وظایف کلی را مشخص کنند، وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دوره خاص روند تاریخی، الزاماً قابل تغییرند.

پس آن **حقایق** عینی مسلمی که حزب پرولتاریای انقلابی باید به وسیله آنها برای مشخص کردن وظایف و اشکال فعالیت‌هایش هدایت شود کدامند؟

هم در اولین «نامه‌ای از دور» («اولین مرحله اولین انقلاب») که در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ پرآودا در ۲۱ و ۲۲ مارس ۱۹۱۷ منتشر شد، هم در تزه‌ایم من «ویژگی خاص وضعیت فعلی روسیه» را به عنوان دوره انتقال از اولین مرحله انقلاب به دومین مرحله تعریف کرده‌ام. بنابراین، به نظر من شعار اصلی، «وظیفه روز» در این مرحله اینست: «کارگران، شما معجزات قهرمانی‌های پرولتری، قهرمانی‌های مردم را در جنگ داخلی علیه تزاریسیم، از خود نشان داده‌اید. حال باید معجزات سازماندهی، سازماندهی پرولتاریا و تمام مردم را بروز دهید و بدین گونه راه را برای پیروزی تان در دومین مرحله انقلاب آماده سازید.» (پرآودا - شماره ۱۵)*

پس اولین مرحله چیست؟

اولین مرحله، انتقال قدرت دولتی به بورژوازی است.

قبل از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی در روسیه در دست یک طبقه کهنه، یعنی اشرافیت زمیندار فئودال بود که نیکلای رومانف در رأسش قرار داشت.

بعد از انقلاب، قدرت در دست **طبقه دیگری** است، یک طبقه جدید، یعنی **بورژوازی**.

انتقال قدرت دولتی از **یک طبقه** به طبقه دیگر، اولین نشانه اصلی و اساسی یک **انقلاب** است، هم به معنای دقیقاً علمی کلمه و هم به معنای عملی سیاسی آن.

تا اینجا، انقلاب بورژوایی، یا انقلاب بورژوا - دمکراتیک در روسیه **تکمیل** شده است.

ولی در این نقطه، ما غریب اعتراض کسانی را می شنویم که با اشتیاق خودشان را «بلشویکهای قدیمی» می نامند. آنها می گویند، مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوا - دمکراتیک فقط به وسیله «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» تکمیل می شود؟ آیا انقلاب ارضی، که آن هم یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک است، پایان یافته است؟ آیا واقعیت این نیست که درست برعکس، این انقلاب **حتی** شروع هم نشده است؟

* نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص ۳۰۶-۳۰۷ - ویراستار.

جواب من اینست: شعارها و ایده‌های بلشویکی در کل توسط تاریخ اثبات شده‌اند؛ ولی **بطور مشخص** رویدادها به **نحو متفاوتی** رخ دادند؛ آنها بیشتر از آنچه که کسی می‌توانست انتظارش را داشته باشد، اصیل، ویژه و متنوع تر هستند.

ندیده گرفتن یا چشم پوشیدن از این واقعیت بدین معنی خواهد بود که از آن «بلشویکهای قدیمی» دنباله روی کنیم که تا به حال بیش از یک بار نقشی بسیار تأسف بار در تاریخ حزب ما داشته‌اند، از این رو که بجای **مطالعه** ویژگیهای مخصوص واقعیت جدید و زنده، فرمولهایی را که از روی عادت یاد گرفته‌اند، تکرار می‌کنند. «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» **هم اکنون** در انقلاب روسیه واقعیتی شده است*، زیرا که این «فرمول» **رابطه** بین طبقات را در نظر دارد، و نه یک **نهاد سیاسی مشخص** که بتواند این رابطه، این همکاری را به **مرحله عمل درآورد**. «شورای نمایندگان کارگران و سربازان» - آنجا، شما «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را دارید که هم اکنون در واقعیت تحقق یافته است.

این فرمول دیگر کهنه شده است. وقایع آن را از حوزه فرمولها به حوزه واقعیت کشانده‌اند، آن را با گوشت و استخوان پوشانده‌اند، به آن تجسم بخشیده‌اند، و در نتیجه آن را تغییر داده‌اند. حال وظیفه جدید و متفاوتی در برابر ما قرار دارد: ایجاد شکافی در این دیکتاتوری، بین عناصر پرولتری (عناصر ضد گرایش دفاع گرایانه، انترناسیونالیست، «کمونیست» که خواهان انتقال به کمون هستند) و عناصر **خرده مالک** یا **خرده بورژوا** (چخیزه، تسره تلی، استک洛夫، سوسیالیست رولوسیونرها[۵] و سایر دفاع گراهای انقلابی دیگر، که مخالف حرکت به سمت کمون و موافق «حمایت» از بورژوازی و دولت بورژوائی هستند).

کسی که **الآن فقط** از «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» صحبت می‌کند، از زمان عقب است، و در نتیجه، علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا به **جبهه** خرده بورژوازی رفته است؛ این فرد را باید به بایگانی «بلشویکی» پیش از انقلاب سپرد (به این بایگانی، بایگانی «بلشویکهای قدیمی» هم می‌توان گفت).

«دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» هم اینک تحقق یافته است ولی به شیوه‌ای بسیار بدیع و با چندین تعدیل بی نهایت مهم. من راجع به این تغییرات بطور جداگانه در یکی از نامه‌هایم در آینده صحبت خواهم کرد. در حال حاضر، ضروری است که این حقیقت مسلم را درک کنیم که یک مارکسیست باید از زندگی واقعی، فاکت‌های حقیقی **واقعیت** آگاه شود و به تئوری دیروز نچسبد، که مثل تمام تئوریه‌ها، در بهترین حالت فقط می‌تواند مسائل عمده و کلی را مشخص کند و فقط تا آن حد **نزدیک می‌آید** که زندگی را در تمام پیچیدگی هایش دربر بگیرد.

«تئوری، دوست من، خاکستری است، ولی سبز، درخت جاویدان زندگی است» [۶].
اینکه با مسئله «تکمیل» انقلاب بورژوائی به **شیوه قدیمی** برخورد بکنیم، فدا کردن مارکسیسم زنده برای حرفهای مرده است.

بر طبق شیوه قدیمی تفکر، به **دنبال** حکمرانی بورژوازی، می‌تواند و باید حکومت پرولتاریا و دهقانان، و دیکتاتوری آنها بیاید.

ولی در زندگی واقعی، هم اکنون چیزها **متفاوت** درآمده‌اند؛ در **هم آمیختگی** به غایت اصیل، جدید و بی سابقه **یکی با دیگری** اتفاق افتاده است. ما بطور هم زمان هم حکومت بورژوازی (دولت لووف و کوچکوف) و **هم** دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را، که

* به شکل معینی و تا حدود معینی.

داوطلبانه قدرت را به بورژوازی واگذار می کند، که داوطلبانه خود را ضمیمه بورژوازی می سازد، در کنار یکدیگر داریم.

نباید فراموش کرد که در واقع در پتروگراد، قدرت در دست کارگران و سربازان است؛ دولت جدید بر علیه آنها خشونت بکار نمی برد و نمی تواند ببرد، زیرا که هیچ پلیسی، هیچ ارتشی نیست که در خارج از مردم قرار داشته باشد، هیچ دستگاه اداری نیست که با قدرت در بالای سر مردم قرار داشته باشد. و این واقعیتی است، آن نوع واقعیت که ویژگی دولتی به سبک کمون پاریس [۷] است. این واقعیت با طرحهای قدیمی جور در نمی آید. انسان باید بداند که چگونه طرحها را با واقعیات وفق دهد، بجای اینکه کلماتی که اکنون بی معنی شده‌اند درباره یک «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» بطور کلی را تکرار کند.

برای اینکه به این موضوع روشنی بیشتری ببخشیم، بیایید آن را از زاویه دیگری بررسی کنیم. یک مارکسیست نباید زمینه تجزیه و تحلیل دقیق روابط طبقاتی را فراموش کند. بورژوازی در قدرت است. ولی مگر توده دهقانان هم یک [نوع] بورژوازی، فقط از قشر اجتماعی متفاوت، از نوعی متفاوت، با خصلتی متفاوت نیست؟ چطور می توان از آن نتیجه گرفت که این لایه نمی تواند به قدرت برسد، و در نتیجه انقلاب بورژوا - دمکراتیک را «کامل» کند؟ چرا این باید غیرممکن باشد؟

این نحوه ایست که اغلب «بلشویکهای قدیمی» به آن شیوه استدلال می کنند. پاسخ من اینست که این کاملاً ممکن است. ولی در ارزیابی یک موقعیت خاص، یک مارکسیست نباید از آنچه که ممکن هست، بلکه باید از آنچه که واقعی است آغاز کند.

و حقیقت این واقعیت را آشکار می کند که نمایندگان سربازان و دهقانان که آزادانه انتخاب شده‌اند، دارند آزادانه به دولت دوم و موازی می پیوندند، آزادانه آن را تکمیل می کنند، رشد می بخشند و به کمال می رسانند. و درست به همان اندازه آزادانه، آنها دارند قدرت را به بورژوازی تسلیم می کنند، واقعیتی که سر سوزنی نظریه مارکسیسم را «نقض» نمی کند، زیرا که ما همیشه می دانستیم و مکرراً نشان داده‌ایم که بورژوازی نه فقط به وسیله زور، بلکه همچنین به اتکای فقدان آگاهی و سازماندهی طبقاتی، عادات و بی حقوقی توده‌ها خودش را در قدرت نگه می دارد.

با در نظر داشتن این حقیقت امروزی، دیگر صرفاً مضحک است که انسان به واقعیت پشت کند و درباره «امکانات» صحبت کند.

احتمالاً دهقانان تمامی زمینها و تمامی قدرت را به دست خواهند گرفت. من بدون فراموش کردن این امکان، و بی آنکه خودم را محدود به زمان حال بکنم، بطور مشخص و روشن برنامه ارضی را تنظیم می کنم، در حالیکه پدیده جدید، یعنی شکاف عمیق تر بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مرفه از طرف دیگر را از نظر دور نمی دارم.

ولی امکان دیگری هم هست؛ ممکن است که دهقانان نصیحت حزب خرده بورژوائی سوسیالیست رولوسیونرها را بپذیرند، یعنی نصیحت حزبی را که تسلیم نفوذ بورژوازی شده، موضع دفاع گرایانه را پذیرفته، و نصیحت می کند که منتظر مجلس مؤسسان بشویم، اگر چه هنوز تاریخ تشکیل آن مشخص نشده است.*

* برای اینکه مبدا گفته من سوء تعبیر شود، بلافاصله می گویم که من بطور مسلم طرفدار شوراهای کارگران کشاورزی و دهقانان هستم که بلافاصله تمامی زمینها را در دست بگیرند، ولی آنها خودشان باید شدیدترین نظم و انضباط را رعایت کنند، کوچکترین لطمه‌ای را به ماشینها، بناها یا دامها اجازه ندهند، و به

ممکن است که دهقانان معامله خود را با بورژوازی **نگهدارند** و آن را تمدید کنند، معامله‌ای که آنها اکنون از طریق شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، نه فقط در ظاهر، بلکه در واقع منعقد کرده‌اند.

خیلی چیزها ممکن است. اشتباه بزرگی است که جنبش برای زمین و برنامه ارضی را فراموش کنیم. و به همان اندازه اشتباه خواهد بود که **حقیقت** را فراموش کنیم که این **واقعیت** را آشکار می‌سازد که یک **توافق** یا - اگر بخواهیم عبارت دقیق‌تر، کمتر قانونی، و بیشتر طبقاتی - اقتصادی بکار ببریم - **همکاری طبقاتی** بین بورژوازی و دهقانان وجود دارد. موقعی که این واقعیت دیگر واقعیت نباشد، موقعی که دهقانان از بورژوازی جدا بشوند، زمین و قدرت را علیرغم بورژوازی به دست بگیرند، این مرحله جدیدی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک خواهد بود؛ و این موضوع جداگانه بررسی خواهد شد.

مارکسیستی که بخاطر امکان چنین مرحله‌ای در آینده، وظایف خود را در **حال حاضر** فراموش کند، یعنی موقعی که دهقانان با بورژوازی در **توافق** به سر می‌برند، به یک خرده بورژوا تبدیل خواهد شد. زیرا که او در عمل به پرولتاریا وعظ می‌کند که به خرده بورژوازی **اعتماد** کند («این خرده بورژوازی، این دهقانان، در موقعی که انقلاب بورژوا - دمکراتیک هنوز در جریان است، باید از بورژوازی جدا شوند»). به علت «امکان» چنین آینده دلپذیر و شیرینی که در آن دهقانان دنباله روی بورژوازی **نخواهند بود**، که در آن سوسیالیست رولوسیونرها، چخیدزه‌ها، تسره تلی‌ها و استک洛夫‌ها ضمیمه دولت بورژوائی **نخواهند بود** - به علت «امکان» چنین آینده دلپذیری، او **حال حاضر نامطبوع** را فراموش می‌کند، که در آن هنوز هم دهقانان دنباله روی بورژوازی هستند، و در آن سوسیالیست رولوسیونرها و سوسیال دمکراتها هنوز نقش خود را به عنوان ضمیمه دولت بورژوائی، به عنوان «اپوزیسیون اعلیحضرت» [۸] لووف از دست نداده‌اند.

این فرد خیال پرداز شبیه لوئی بلان نازک طبع یا یک کائوتسکیست شیرین زبان است، ولی قطعاً شباهتی با یک مارکسیست انقلابی ندارد!

ولی آیا ما در خطر سقوط به ذهن گرائی، در خطر انتظار رسیدن یک انقلاب سوسیالیستی به وسیله «پرش» از انقلاب بورژوا - دمکراتیک نیستیم - که هنوز کامل نشده و هنوز جنبش دهقانی را تا آخر به پیش نبرده است؟

ممکن بود که من متحمل این خطر می‌شدم، اگر می‌گفتم: «تزار نه، بلکه یک دولت **کارگری**» [۹]. ولی من این را **نگفتم**، من چیز دیگری گفتم. من گفتم که **هیچ** دولت دیگری (با حذف یک دولت بورژوائی) **نمی‌تواند** در روسیه وجود داشته باشد **بجز** دولت شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، سربازان و دهقانان. من گفتم که اینک قدرت در روسیه می‌تواند از گوجکوف و لووف **فقط** به این شوراها منتقل شود. و در این شوراها، چنانچه بخواهیم یک اصطلاح علمی، مارکسیستی، یک توصیف طبقاتی و نه یک توصیف عامیانه و سطحی را بکار ببریم، این دهقانان و سربازان و در واقع خرده بورژوازی است که مسلط می‌باشد.

من در ترهایم، علیه پرش از روی جنبش دهقانی، که هنوز عمرش به سر نیامده یا جنبش خرده بورژوائی بطور کلی، و علیه هر نوع بازی «قاپیدن قدرت» توسط یک دولت کارگری، علیه

هیچ عنوان کشاورزی و تولید غلات را بی سامان نکنند، بلکه آن را **رشد دهند**، زیرا که سربازان به دو برابر نان احتیاج دارند و نباید اجازه داد که مردم گرسنگی بکشند.

هر نوع ماجراجویی بلانکیستی [۱۰]، مطلقاً از خودم مراقبت کرده‌ام؛ زیرا که من با کنایه به تجربه کمون پاریس اشاره کرده‌ام. و این تجربه، همانطور که می‌دانیم، و همانطور که مارکس به تفصیل در ۱۸۷۱ و انگلس در ۱۸۹۱ ثابت کرده‌اند [۱۱]، مطلقاً بلانکیسم را رد می‌کند و مطلقاً حاکمیت مستقیم، بلاواسطه و بدون تردید اکثریت و فعالیت توده‌ها را، فقط تا آن حدی که اکثریت خودش آگاهانه عمل کند، تضمین می‌کند.

من در این ترزاها، صراحتاً مسئله را به مبارزه برای نفوذ درون شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان و سربازان، محدود کردم. به این منظور که هیچ سایه شکی در این باره باقی نماند، من دو بار در این ترزاها بر نیاز به کار پیگیر «توضیحی» صبورانه که «با احتیاجات عملی توده‌ها وفق داده شده باشد» تأکید کردم.

ممکن است افراد ناآگاه از مارکسیسم، یا مرتدان از مارکسیسم مثل آقای پلخانف دربارهٔ آنارشیزم، بلانکیسم و غیره فریاد بزنند. ولی آنهایی که می‌خواهند فکر کنند و یاد بگیرند، نمی‌توانند درک نکنند که بلانکیسم به معنی کسب قدرت توسط یک اقلیت است، در حالی که شوراهای مسلماً سازماندهٔ مستقیم و بلاواسطهٔ اکثریت مردم می‌باشند. کاری که محدود به مبارزه برای نفوذ درون این شوراهای باشد، به سادگی نمی‌تواند، به درون باتلاق بلانکیسم فرو رود. همچنین نمی‌تواند درون باتلاق آنارشیزم غرق شود، زیرا که آنارشیزم نیاز به دولت و قدرت دولتی در دورهٔ انتقال از حاکمیت بورژوازی به حاکمیت پرولتاریا را رد می‌کند، در حالی که من با دقتی که هر نوع امکان سوء تعبیر را از بین می‌برد، از نیاز به دولت در این دوره حمایت می‌کنم، اگر چه مطابق با مارکس و درسهای کمون پاریس، من از دولت معمولی پارلمانی بورژوائی حمایت نمی‌کنم، بلکه از دولتی بدون ارتش ثابت، بدون پلیس مخالف با مردم، بدون یک سیستم اداری که در بالای سر مردم قرار داشته باشد، حمایت می‌کنم.

وقتی که آقای پلخانف در روزنامه‌اش *یدینستوو* [۱۲]، با تمامی قدرتش فریاد می‌زند که این آنارشیزم است، او فقط دارد دلیل دیگری بر جدائی اش از مارکسیسم ارائه می‌کند. آقای پلخانف، که من با او در پراودا (شمارهٔ ۲۶) جدل داشتم که به ما بگوید مارکس و انگلس دربارهٔ این موضوع در ۱۸۷۱، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ چه تعالیمی داشتند*، فقط می‌تواند در مورد مسئلهٔ مورد بحث سکوت کند و به شیوهٔ بورژوازی خشمگین، دشنام بدهد.

آقای پلخانف، مارکسیست سابق، مطلقاً دکتترین مارکسیستی دربارهٔ دولت را فهمیده است. تصادفاً، نطفه‌های عدم درک او همچنین در جزوهٔ آلمانیس راجع به آنارشیزم یافت می‌شوند. [۱۳]

حال بیائید ببینیم رفیق ی. کامنف در شمارهٔ ۲۷ پراودا، «مخالفتش» را با ترزهای من و نظراتی که در بالا مطرح شد، چگونه فرموله می‌کند. این به ما کمک می‌کند که آنها را با وضوح بیشتری درک کنیم.

رفیق کامنف می‌نویسد «در مورد نقشهٔ کلی رفیق لنین، از آنجایی که از این فرض حرکت می‌کند که انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل شده و بر تبدیل شدن بلافاصلهٔ این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی اتکاء دارد، به نظر ما قابل پذیرش نیست».

دو اشتباه بزرگ در اینجا هست.

* نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» - ویراستار.

اول - مسئله «کامل شدن» انقلاب بورژوا - دمکراتیک به نحو غلطی مطرح شده است. مسئله به نحوی انتزاعی، ساده، و اگر بتوان گفت، تک رنگ مطرح شده که با واقعیت عینی تطبیق نمی‌کند. طرح سؤال به این نحو که در حال حاضر «آیا انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل شده» و هیچ چیز دیگری نگفتن، به این معنی است که مانع دیدن حقیقت بی نهایت پیچیده شویم که اقلاً دو رنگ است. این در عالم تئوری است. در عمل این به معنی تسلیم شدن ناگزیر به انقلابیگری خرده بورژوازی است.

در حقیقت، واقعیت به ما هم انتقال قدرت به دستان بورژوازی (انقلاب «کامل شده» بورژوا - دمکراتیک از نوع معمولی) و هم دوشادوش دولت واقعی، وجود یک دولت موازی را نشان می‌دهد که نشان دهنده «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» است. این «دولت دوم» خودش قدرت را به بورژوازی واگذار کرده، خودش را با زنجیر به دولت بورژوائی بسته است.

آیا فرمول بلشویکی قدیمی رفیق کامنف که می‌گوید «انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل نشده است»، این واقعیت را دربر می‌گیرد؟ نه نمی‌گیرد. این فرمول کهنه است. اصلاً خوب نیست. مرده است. و فایده‌ای ندارد که بکشیم آن را احیا کنیم.

دوم - یک مسئله عملی. چه کسی می‌داند که آیا هنوز هم در حال حاضر ممکن است که یک «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» ویژه که از دولت بورژوائی جدا باشد، در روسیه ظاهر بشود؟ تاکتیکهای مارکسیستی نمی‌توانند بر اساس نادانسته‌ها استوار شوند. ولی اگر این هنوز هم ممکن باشد، آنگاه یک راه، و فقط یک راه به سوی آن وجود دارد، یعنی جدائی بلافاصله، قاطع و برگشت ناپذیر عناصر کمونیست پرولتری از عناصر خرده بورژوا. چرا؟

زیرا که تمامی خرده بورژوازی، نه بطور اتفاقی، بلکه از روی ضرورت به طرف شووینیسیم (= دفاع گرایی) گرویده است، به طرف «حمایت» از بورژوازی، به طرف وابستگی به آن، به طرف ترس از اینکه مجبور شود بدون آن کاری بکند، و غیره و غیره. چگونه می‌توان خرده بورژوازی را، اگر حتی هم اکنون بتواند قدرت را در دست گیرد، ولی این را نخواهد، به طرف قدرت «هل» داد؟

این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی، از طریق انجام مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسوئی این خرده بورژواها انجام داد. فقط از راه استحکام پرولترهایی که از نفوذ خرده بورژوازی، در عمل و نه فقط در حرف آزاد هستند، می‌توان زمین را زیر پای خرده بورژوازی آنقدر داغ کرد که تحت شرایط معینی مجبور به گرفتن قدرت شود؛ حتی امکان هم دارد که گوچکوف و میلیوکوف - همانطور که گفته شد تحت شرایط خاصی - موافق باشند که قدرت کامل و واحد را به چخیدزه، تسره تلی، اس آر‌ها و استک洛夫 بدهند، زیرا که بالاخره اینها «دفاع گرا» هستند.

جدا کردن عناصر پرولتری شوراه‌ها (یعنی حزب پرولتری کمونیستی) از عناصر خرده بورژوا هم اکنون، بلافاصله و بطور بازگشت ناپذیر، به معنی اظهار صحیح منافع جنبش در هر کدام از دو صورت ممکن است: در صورتی که روسیه هنوز هم «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» ویژه‌ای را مستقل از بورژوازی تجربه بکند، و در صورتی که خرده بورژوازی قادر نباشد که خود را از بورژوازی جدا کند و تا ابد (یعنی تا موقعی که سوسیالیسم برقرار شود) بین ما و بورژوازی نوسان کند.

اینکه فرد در فعالیت‌هایش فقط با این فرمول ساده که «انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل نشده است» راهنمایی شود، مثل اینست که انسان ضمانت این را به عهده بگیرد که خرده بورژوازی قطعاً قادر به مستقل بودن از بورژوازی است. این کار یعنی اینکه در این لحظه انسان خود را در اختیار خرده بورژوازی قرار بدهد.

اتفاقاً، در رابطه با «فرمول» دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، قابل ذکر است که در «دو تاکتیک» (ژوئیه ۱۹۰۵)، من نکته‌ای را با تأکید مطرح کردم (۱۲ سال - ص ۴۳۵ [۱۴]): «مثل هر چیز دیگری در دنیا، دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، گذشته و آینده‌ای دارد. گذشته‌اش حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و امتیاز انحصاری است ... آینده‌اش مبارزه علیه مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر مزدی علیه کارفرما، مبارزه برای سوسیالیسم است ...»*

اشتباه رفیق کامنف در اینست که حتی در سال ۱۹۱۷ او فقط گذشته دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را می بیند. در واقع آینده‌اش هم اکنون شروع شده است، زیرا که منافع و خط مشی‌های کارگر مزدی و خرده مالک، حتی در مورد چنین مسئله مهمی مثل «دفاع گرای» و مسئله برخورد نسبت به جنگ امپریالیستی، هم اینک در واقع از یکدیگر جدا شده‌اند.

این مرا به دومین اشتباه استدلال رفیق کامنف که در بالا ذکر شد، می کشاند. او از من انتقاد می کند، می گوید که «اتکاء» نقشه من بر «تبدیل فوری این انقلاب [بورژوا - دمکراتیک] به انقلاب سوسیالیستی» است.

این صحیح نیست. من نه فقط بر «تبدیل فوری» انقلابمان به انقلاب سوسیالیستی «اتکاء» نمی کنم، بلکه در موقعی که در تز شماره ۸ بیان می کنم که: «وظیفه فوری ما این نیست که سوسیالیسم را «برپا» کنیم ...»** در واقع بر علیه این امر اخطار می کنم. آیا روشن نیست آن کسی که بر تبدیل فوری انقلاب ما به یک انقلاب سوسیالیستی تأکید می کند، نمی تواند مخالف وظیفه فوری مطرح کردن سوسیالیسم باشد؟

به علاوه، حتی یک «دولت کمون» (یعنی دولتی که بر اساس خطوط کمون پاریس سازمان یافته باشد) نمی تواند در روسیه «فوراً» مطرح شود، زیرا که برای انجام این کار لازم است که اکثریت نمایندگان در سرتاسر (یا در اکثر) شوراها تمامی اشتباهات و ضررهای تاکتیکها و سیاستی را که توسط سوسیالیست رولوسیونرها، چخیدزه، تسره تلی، استکلوف و غیره دنبال شده را به وضوح تشخیص دهند. و اما در مورد خودم، بدون اینکه جای اشتباهی باقی بماند، اعلام کردم که در این باره «اتکاء» من فقط بر توضیح «صبوران» است (آیا انسان برای ایجاد تغییری که می تواند «فوراً» عملی شود مجبور است صبور باشد؟).

رفیق کامنف از هول حلیم توی دیگ افتاده و پیشداوری بورژوائی را نسبت به کمون پاریس تکرار می کند که گویا می خواسته سوسیالیسم را «فوراً» مطرح کند. ولی قضیه اینطور نیست. متأسفانه کمون در مطرح کردن سوسیالیسم بسیار کند بود. جوهر حقیقی کمون در آنجائی نیست که بورژوازی معمولاً به دنبالش می گردد، بلکه جوهرش در ایجاد و خلق نوع ویژه‌ای از دولت است. چنین دولتی هم اکنون در روسیه به وجود آمده، این دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است!

* نگاه کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۹، ص ۸۵-۸۴ - ویراستار.

** لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» - ویراستار.

رفیق کامنف بر این واقعیت، بر اهمیت شوراهای موجود، یکی بودنشان از نظر نوع و خصلت اجتماعی - سیاسی با دولت کمون تأمل نکرده است، و بجای بررسی واقعیت، شروع به صحبت راجع به چیزی کرده که گویا من برای آینده «بلافاصله» بر آن «اتکاء» نموده‌ام. نتیجه، متأسفانه، تکرار روشی است که خیلی از بورژواها آن را بکار می‌برند: از این نوع سؤالات که شوراهای چیستند؟ آیا آنها نوع بالاتری از جمهوری پارلمانی هستند؟ آیا آنها برای مردم مفیدترند؟ دموکراتیک‌ترند؟ برای مبارزه، جنگ، یا مثلاً برای کمبود غلات و غیره مناسب‌ترند؟ و غیره و غیره. توجه از این مسئله واقعی، فوری و حیاتی، به مسئله پوچ، به اصطلاح علمی، ولی در واقع میان‌تهی، استادمآبانه و مرده «اتکاء بر یک تبدیل فوری» منحرف می‌شود.

یک مسئله بی‌هوده به نحوی غلط مطرح شده است. من فقط بر این، منحصرأ بر این «اتکاء» می‌کنم که کارگران، سربازان و دهقانان بهتر از مأمورین اداری، بهتر از پلیس، مسائل سخت عملی تولید بیشتر غلات، توزیع بهتر آن و تهیه و تدارک بهتر برای سربازان، و غیره و غیره را حل می‌کنند.

من عمیقاً معتقدم که شوراهای فعالیت مستقل توده‌ها را سریع‌تر و مؤثرتر از یک جمهوری پارلمانی به حقیقت بدل خواهند کرد (من این دو نوع دولت را با دقت و با تفصیل بیشتری در یک نامه دیگر مقایسه خواهم کرد). آنها مؤثرتر، عملی‌تر و صحیح‌تر تصمیم خواهند گرفت که چه قدمهایی را می‌توان به سوی سوسیالیسم برداشت و اینکه این قدمها را چگونه باید برداشت. کنترل یک بانک، ترکیب شدن تمام بانکها در یک بانک، هنوز سوسیالیسم نیست، ولی قدمی به سوی سوسیالیسم است. امروز چنین قدمهایی در آلمان توسط یونکرها و بورژوازی علیه مردم برداشته می‌شود. فردا شورا، اگر تمام قدرت دولتی در دستهایش قرار داشته باشد، قادر خواهد بود که این قدمها را به نحوی مؤثرتر به سود مردم بردارد.

چه چیزی این قدمها را اجباری می‌کند؟

قحطی. بی‌سامانی اقتصادی. ورشکستگی قریب الوقوع. وحشت از جنگ. وحشت از زخمهایی که بر اثر جنگ بر بشریت وارد شده است.

رفیق کامنف مقاله‌اش را با این اظهارنظر تمام می‌کند که: «او امیدوار است که در یک بحث وسیع نقطه نظرش پذیرفته شود، که تنها نقطه نظر ممکن برای سوسیال دموکراسی انقلابی است چنانچه بخواهد که تا به آخر حزب توده‌های انقلابی پرولتاریا باقی بماند، و باید بماند، و نخواهد که به گروهی از مروجین کمونیست تبدیل بشود».

به نظر من این عبارات ارزیابی خیلی غلطی را از وضعیت نشان می‌دهد. رفیق کامنف «حزب توده‌ها» را در مقابل «گروه مروج» قرار می‌دهد. ولی «توده‌ها» اینک به دیوانگی دفاع‌گرایی «انقلابی» تسلیم شده‌اند. آیا برای انترناسیونالیستها برانزده تر نیست که در این لحظه نشان بدهند که آنها می‌توانند بجای اینکه «بخواهند که با توده‌ها باقی بمانند»، یعنی به مستی «توده‌ای» تسلیم شوند، در مقابل این بیماری همه گیر مقاومت کنند؟ آیا ما در تمامی کشورهای متحارب اروپائی ندیده‌ایم که شوونیستها کوشیده‌اند بر این اساس که خواسته‌اند «با توده‌ها باقی بمانند» خود را توجیه کنند؟ آیا ما نباید قادر باشیم که برای مدتی علیه مستی «توده‌ای» در اقلیت بمانیم؟ آیا در حال حاضر نکته اصلی کار مروجین نیست که مشی پرولتاری را از مستی «توده‌ای» دفاع‌گرایانه و خرده بورژوائی خلاص کنند؟ این اختلاط توده‌ها، پرولتاری و غیرپرولتاری، بدون توجه به تفاوت‌های طبقاتی درون توده‌ها بود که یکی از شرایط پیدائی بیماری همه گیر دفاع‌گرایی را فراهم ساخت. صحبت کردن از یک «گروه مروج» که از یک مشی پرولتاری دفاع می‌کند، به نحوی تحقیرآمیز، به نظر نمی‌رسد که خیلی زیبنده باشد.

نوشته شده بین ۸ و ۱۳ (۲۱ و ۲۶) آوریل ۱۹۱۷ در آوریل ۱۹۱۷، در جزوه‌ای توسط انتشارات Priboi پتروگراد منتشر شد. مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، ص ۴۲-۵۴

توضیحات

۱- نخستین نامه از جزوه «نامه‌هایی درباره تاکتیکها» به قلم لنین، در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد توسط چاپخانه بلشویکی Priboi و در سه ویرایش منتشر شد. «ترهای آوریل» مکمل این اثر می باشد.

۲- **منشویکها** - گرایش اپورتونیستی در بین سوسیال دمکراتهای روسی. در ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، سوسیال دمکراتهای انقلابی تحت رهبری لنین در انتخابات برای ارگانهای مرکزی حزب اکثریت به دست آوردند. کلمه روسی برای اکثریت BOLSHINSTVO است و از اینروست اسم بلشویکها. اپورتونیستهایی که در اقلیت (MENSHINSTVO) بودند، اسم منشویکها را دریافت کردند.

در طول انقلاب ۷-۱۹۰۵ منشویکها مخالف نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب و اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بودند. آنها خواستار مصالحه با بورژوازی لیبرال بودند که فکر می کردند باید انقلاب را رهبری کند. در سالهای ارتجاع که به دنبال شکست انقلاب ۷-۱۹۰۵ آمد، بیشتر منشویکها انحلال طلب شدند: آنها می خواستند که حزب غیرقانونی انقلابی طبقه کارگر منحل شود. بعد از انقلاب بورژوا - دمکراتیک در فوریه ۱۹۱۷، منشویکها وارد دولت موقت بورژوائی شدند، از سیاست امپریالیستی اش حمایت کردند و بر علیه انقلاب سوسیالیستی قریب الوقوع جنگیدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، منشویکها آشکارا یک حزب ضدانقلابی شدند که توطئه‌ها و شورشهایی را سازمان می داد و در آنها شرکت می کرد که هدف آنها سرنگونی قدرت شوروی بود.

۳- **پراودا (حقیقت)** - روزنامه بلشویکی که ابتدا در سن پترزبورگ به تاریخ ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۲ انتشار یافت.

تصمیم درباره انتشار یک روزنامه انقلابی توده‌ای در ششمین کنفرانس سراسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (پراگ) اتخاذ شد.

لنین که از نظر ایدئولوژیکی پراودا را راهنمایی می کرد، تقریباً هر روز به روزنامه کمک می کرد. او به ناشرین روزنامه توصیه می کرد که روزنامه را به یک روزنامه انقلابی مبارز بدل سازند. قسمت زیادی از کار سازماندهی حزب از طریق پراودا انجام گرفت. کنفرانسهایی با نمایندگان سازمانهای محلی حزبی در دفاتر این روزنامه برگزار می شد، که همچنین اطلاعاتی درباره کار حزبی در کارخانه‌ها دریافت می کرد و دستوراتی به کمیته‌های مرکزی و سنت پترزبورگ حزب می فرستاد. پلیس به نحو پستی پراودا را تعقیب و آزار می کرد و در ۸ (۲۱) ژوئیه ۱۹۱۴ پراودا بسته شد.

این روزنامه دوباره پس از انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ منتشر شد. از ۵ (۱۸) مارس ۱۹۱۷ به بعد به عنوان روزنامه کمیته مرکزی سنت پترزبورگ حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه منتشر شد.

از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷ در نتیجه تعقیب و آزار دولت موقت ضدانقلابی، روزنامه مجبور شد که نامش را بارها عوض کند و تحت عناوین لیستوک پراودی، پرولتاری، رابوچی و رابوچی پوت منتشر شود. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) ۱۹۱۷، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر، تحت عنوان اصلیش پراودا چاپ شد.

۴- مراجعه نمایید به نامه انگلس به ف.ا. سورژه به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۸۶ (مارکس و انگلس، «مکاتبات منتخب»، مسکو، ۱۹۵۵، ص ۷۳-۴۶۹).

۵- سوسیالیست رولوسیونرها (اس آر‌ها) - حزب خرده بورژوائی که در اواخر ۱۹۰۱ و اوائل ۱۹۰۲ از ترکیب گروهها و حلقه‌های نارودنیکی مختلف در روسیه تشکیل شد. نظرات اس آر‌ها التقاطی از نارودنیسم و رویزیونیسم بود. بیشتر اس آر‌ها در طی جنگ جهانی اول موضع سوسیال - شووینیستی اتخاذ کردند.

پس از انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، اس آر‌ها همراه با منشویکها و کادتها تکیه گاه اصلی دولت موقت ضدانقلابی بورژوازی و زمینداران بودند، و رهبران حزب اس آر (کرنسکی، آوکسنتیف، چرنف) اعضای دولت بودند. این حزب از حمایت خواسته‌های دهقانان مبنی بر الغای مالکیت ارضی امتناع کرد و از منافع زمینداران حمایت نمود. وزیر اس آر در دولت موقت، علیه دهقانانی که املاک زمینداران را گرفته بودند، دسته‌های مجازات کننده فرستادند. در شرف قیام مسلحانه اکتبر، این حزب در دفاع از نظام سرمایه داری آشکارا با بورژوازی ضدانقلابی همراه شد و از توده‌های انقلابی منفرد گشت.

در پایان نوامبر ۱۹۱۷، جناح چپ حزب، حزب مستقل سوسیالیست رولوسیونرها چپ را تشکیل داد. اس آر‌ها در تلاششان برای نگهداری نفوذشان در میان دهقانان، رسماً دولت شوروی را به رسمیت شناختند و با بلشویکها به توافق رسیدند، ولی خیلی زود، بر علیه قدرت شوروی گشتند.

در طول سالهای مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی، اس آر‌ها به فعالیت‌های ضدانقلابی سرکوبگرانه مشغول بودند، با شوق و ذوق از مداخله گران و گاردهای سفید حمایت می کردند، در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت می کردند و تروریسم را علیه رهبران دولت شوروی و حزب کمونیست سازمان می دادند. بعد از جنگ داخلی آنها به فعالیت‌های ضد شوروی در درون کشور و به عنوان مهاجر گارد سفید در خارج از کشور ادامه دادند.

۶- لنین دارد حرف مفیستوفلس را از تراژدی «فاوست» گوته تکرار می کند.

۷- کمون پاریس ۱۸۷۱ - دولت انقلابی طبقه کارگر، که ۷۲ روز از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱ ادامه داشت و توسط انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل شده بود. کمون اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود.

۸- عبارت «اپوزیسیون اعلیحضرت» به پ.ن. میلیوکف، رهبر حزب کادت تعلق دارد. در سخنرانی که توسط لرد شهردار لندن در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) ۱۹۰۹ در سر ضیافت نهار ایراد شد، میلیوکف گفت: «مادامی که در روسیه مجلس مقننه‌ای وجود دارد که بودجه را کنترل می کند، اپوزیسیون روسی، اپوزیسیون اعلیحضرت، و نه اپوزیسیون در مقابل اعلیحضرت باقی خواهد ماند.» (رچ، شماره ۱۶۷، ۲۱ ژوئن (۴ ژوئیه) ۱۹۰۹).

۹- «تزار نه، بلکه یک دولت کارگری» - شعار ضد بلشویکی که اولین بار پارووس و تروتسکی در ۱۹۰۵ آن را به پیش کشیدند. این شعار انقلاب بدون دهقانان که یکی از فرضیات اصلی تئوری ضدانقلابی تروتسکیسم را تشکیل می داد، با انتقاد شدید لنین مواجه شد.

۱۰- بلانکیست ها - حامیان گرایشی در جنبش سوسیالیستی فرانسه، تحت رهبری لوئی آگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۸۰۵)، انقلابی برجسته و کمونیست تخیلی فرانسوی. بلانکیست ها فکر می کردند که «بشریت از بندگی مزد نه به وسیله مبارزه طبقاتی پرولتری، بلکه توسط توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران آزاد خواهد شد» (لنین). آنها به علت جانسین کردن اعمال یک گروه کوچک توطئه گر بجای اعمال یک حزب انقلابی، از پیش شرط های لازم برای یک طغیان موفق چشم پوشی و تماس با توده ها را رد می کردند.

۱۱- مراجعه نمایید به مارکس و انگلس، آثار منتخب، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۷۴-۴۷۳ و ۵۱۶-۳۰.

۱۲- **یدینستوو** Yedinstvo (اتحاد) - روزنامه ای که در پتروگراد منتشر می شد، ارگان گروه جناح راست افراطی منشویکهای دفاع گرا تحت رهبری پلخانف. در مه - ژوئن ۱۹۱۲ چهار نسخه از این روزنامه منتشر شد. از مارس تا نوامبر ۱۹۱۷ روزانه منتشر می شد. از دسامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ تحت عنوان ناشه یدینستوو منتشر شد. این روزنامه از دولت موقت حمایت می کرد، مصالحه با بورژوازی و «مقامات محکمه» را تبلیغ می کرد و به مبارزه ای علیه بلشویکها دست زد. این نشریه اغلب به روشهای مطبوعاتی پست و مبتدل متوسل می شد.

۱۳- لنین در اینجا به جزوه پلخانف با عنوان «آنارشیزم و سوسیالیسم» که برای اولین بار در ۱۸۹۴ به زبان آلمانی منتشر شد اشاره دارد.

۱۴- لنین در اینجا به جلدی از نوشته هایش که در اواخر سال ۱۹۰۷ در سن پترزبورگ منتشر شد با عنوان «دوازده سال. مجموعه ای از مقالات. جلد ۱. دو گرایش در مارکسیسم روسی و سوسیال دمکراسی روسی» اشاره دارد.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com